

بای صحبت آقای عبدالعسین کابلی



اشاره :

جناب آقای کابلی از دبیران پیش کسوت و از چهره‌های فرهنگی برجسته‌ای است که در توسعه و تکمیل تحصیلات متوسطه‌ی زادگاه خود نهاوند در دهه‌های پیش نقش مؤثر داشته‌اند و کم نیستند شخصیت‌های دانشگاهی

امروز که در کلاس‌های درس این استاد در نهاوند یا در تهران تلمذ کرده‌اند. مطالعات و پژوهش‌های آقای کابلی به ریاضیات که رشته‌ی دانشگاهی ایشان است خلاصه نمی‌شود و در حوزه‌های زبان و ادبیات و تاریخ نیز تحقیق کرده و آثاری ارائه داده‌اند.

آن چه می‌خوانید خلاصه‌ی مصاحبه‌ای صمیمی با ایشان در دبیرستان دکتر هشرودی است که مدیریت آن را به عهده دارند. با تشکر از ایشان و از جناب آقای عباس خرمی مدیر مؤسسه و از استاد کرم‌خدا امینیان که در انجام مصاحبه یاریگر بوده‌اند.

«فرهنگان»

لطفاً ابتدا برای خوانندگان مجله خودتان را معرفی بفرمایید.

این جانب عبدالعسین کابلی فرزند حاج سید جعفر کابلی و نوه‌ی عالم ربّانی حاج آقا اسدالله کابلی، متولد سوم خرداد ۱۳۱۱ در شهر نهاوند (کوچه سادات) هستم. از دوران

کودکی تا پنج سالگی خاطرات مبهمی در یاد دارم. اما واقعه‌ای را که هرگز فراموش نمی‌کنم سیل مهیب سال ۱۳۱۷ است. در آن هنگام شش ساله بودم و به خوبی به یاد دارم که چگونه نیمی از شهر نهاوند در اثر این آفت ناگهانی ویران گردید و چه کسانی جان و مال خود را از دست دادند و حتی جسد تعدادی از جانباختگان به دست نیامد.

پدرم به کار بازرگانی مشغول بود. اما پدر بزرگ من مرحوم حاج آقا اسدالله در کسوت روحانیت بودند و مشرب عرفانی داشتند. بنا بر آنچه از پدرم و نیز پدر مادرم شنیده‌ام ایشان و آخوند ملا احمد قدوسی و آیت‌الله بروجردی از شاگردان زنده‌یاد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بوده‌اند و یار و همسفر حج آیت‌الله بروجردی، که پدرم نیز در معیت ایشان بودند.

خود این جانب از مرحوم حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان (ره) شنیده‌ام که ایشان بخشی از درس مقدمات را نزد پدر بزرگم فرا گرفته‌اند.

از خاندان خود (پدر، پسر بزرگ، برادران، همسر، فرزندان و ...) و خدمات علمی و فرهنگی آنان بفرمایید.

اما برادران من یکی آقای حاج سید فتح‌الله کابلی بودند که مدتی در دادگستری نهاوند به خدمت اشتغال داشتند و چون کار پرورش جوانان مملکت را بر هر کار دیگری ترجیح می‌دادند، به خدمت آموزش و پرورش در آمدند و سال‌ها در نهاوند به تدریس ادبیات در دبیرستان‌ها اشتغال داشتند و در سال ۱۳۸۰ به رحمت ایزدی پیوستند.

برادر دیگرم سید ابوالقاسم کابلی نیز یک چند در دبیرستان‌های نهاوند عهده‌دار تدریس شیمی بودند. سپس به سنج و از آنجا به تهران انتقال یافتند و اکنون دوران

بازنشستگی را می گذرانند و در داروخانه‌ای که متعلق به دخترشان هست، همکاری می کنند.

اصولاً در خاندان ما، از نظر اشتغال، غلبه با فرهنگیان است. به طوری که علاوه بر این جانب و برادران که فرهنگی بوده و هستیم، همسران و نیز سه تن از خواهران ما در خدمت آموزش به جوانان این مرز و بوم بوده و هستند.

من در سال ۱۳۳۶ تاهل اختیار کرده‌ام. همسرم مهین دخت ترکمانی که دختر رئیس دارایی وقت نهاوند بودند، اصلاً ملایری است و در سال‌های زندگی در کنار ایشان پیوسته احساس آرامش و خوشبختی نموده‌ام. مدیریت درخور تحسین نامبرده سازنده راستین زندگی من و فرزندانم بود و ما خود را مرهون زحمات ایشان می دانیم.

بزرگ‌ترین فرزند من سهیلا کابلی فارغ‌التحصیل یکی از دانشگاه‌های معتبر سوئد در رشته‌ی مهندسی پزشکی است و در همان دانشگاه نیز به کار اشتغال دارد. در خرداد ماه سال جاری برای تحقیق درباره‌ی چگونگی به کار بردن فن آوری (تکنولوژی) پزشکی همراه دو تن از همکاران خود به ایران آمدند و یکی از بیمارستان‌هایی که مورد بازدید ایشان قرار گرفت «بیمارستان آیت‌الله علیمرادیان» نهاوند بود. لازم است یادآوری نمایم فرزندان ایشان با آن که در سوئد پرورش یافته و تحصیل کرده‌اند نه تنها با زبان پارسی بلکه با گویش نهاوندی آشنایی کامل دارند و تا آن جا که می دانم در خانه با آنان با همین گویش سخن می گوید.

پسر کوچک او به نام آرین علاقه‌ی ویژه‌ای به نهاوند دارد و در مسافرت‌های ایران اوقات خوش برای ایشان روزهایی است که در نهاوند سپری می شود.

دو فرزند دیگر من عبدالامیر و علیرضا کابلی هستند که اولی فارغ‌التحصیل دانشگاه علوم پزشکی ایران هستند و فعلاً در شهرستان ساوه در خدمت مردم قرار دارند و دومی شغل آزاد را ترجیح دادند.

آیا جناب عالی در مکتب‌های قدیم نیاوند نیز تحصیل کرده‌اید؟

من از پنج سالگی به مکتب ملا جواد، که بعداً به مکه‌ی معظمه تشریف حاصل نمودند^۱ و به حاج ملا جواد معروف شدند، رفتم. مدت دو سال در آن مکتب تلمذ کردم. جای آن در محله‌ای به نام علی‌آباد (به گویش نیاوندی علی‌اوه) واقع بود و جلسات درس پیش‌تر در مسجد همان محل برگزار می‌شد. چشمه‌ای هم به همین نام در نزدیکی آن بود. این مسجد هنوز هم باید باشد.

در این دو سال، از لحاظ خواندن و نوشتن، به اندازه‌ی کافی بهره بردم. چنان‌که متونی از قبیل گلستان سعدی و کلیله و دمنه را به راحتی مطالعه می‌کردم و نوشتن هم برایم خیلی عادی و در عین حال خوش آیند بود. چنان‌که وقتی در هفت‌سالگی به مدرسه رفتم، از این بابت نه تنها مشکلی نداشتم، بلکه از طرف معلم کلاس اول به عنوان راهنمای دو سه نفر از هم‌کلاسی‌ها معین شدم و من هم تا توانستم آنان را در فراگرفتن الفبای فارسی و خواندن کلمات یاری نمودم.

دوره‌ی ابتدایی را در دبستان بدر (قلا خباز باشی) واقع در محله‌ی «کوچه درازه» گذرانیدم. معلمینی که در این مدرسه به ما تعلیم می‌دادند امروز، تا آن‌جا که می‌دانم، همه بدرود زندگی گفته‌اند. روانشان شاد.

۱ - به نیابت از سوی مرحوم حاج خلیل شهبازی «سردبیر».

از جمله‌ی این شادروانان باید از ملا خلیل مقتدری، آقا ابوالقاسم ذکایی، میرزا حسین خان سمیع، آقا سید ابراهیم مرتضوی و جواد فقیهی فرزند مرحوم آقا ریحان الله فقیه نام ببرم. اینان، به جز شخص اخیر، عموماً دارای تحصیلات قدیمه بوده‌اند و بعضی از آن‌ها همان ملا مکتبی‌های پیشین بودند که به استخدام اداره‌ی فرهنگ در آمده بودند.



لطفاً از تحصیلات بعدی خود بگویید.

دوره‌ی ابتدایی را با معلمانی که نام بردم گذراندم و پس از اخذ گواهی سال ششم ابتدایی، در دبیرستان فیروزان ثبت‌نام کردم. در آن‌جا نیز با مشکلاتی از ناحیه‌ی بعضی

از معلمین مواجه شدم. از جمله بر سر یاد گرفتن جدول ضرب از شلاق زدن‌های مرحوم سمیع بی‌نصیب نماندم. البته بعدها از ایشان تشویق‌هایی نیز دیدم که مؤثر بود و مرا به سمت تحصیل ریاضیات سوق داد. یاد همگی به خیر!

امیدوارم آنان که زنده‌اند، پیوسته سلامت باشند و آنان که در گذشته‌اند، مشمول رحمت خدا باشند و یادشان گرامی باد. به هر حال دوران سه ساله‌ی اول متوسطه را در نهاوند گذرانیدم و درست به یاد ندارم، که از نظر رتبه‌ی علمی نفر اول یا دوم شدم.

سپس، از آن‌جایی که در نهاوند امکان ادامه‌ی تحصیل نبود، ناگزیر به همدان رفتم. به عنوان معترضه باید عرض کنم، در نهاوند و به هنگام تحصیل در دبیرستان فیروزان، مدتی نیز از خدمت مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ عزیزالله علیمرادیان کسب فیض نمودم و بخشی از درس مقدمات را نزد ایشان فرا گرفتم. روح آن بزرگوار شاد که شخصیت بزرگی بود.

تحقیقاً تحصیلات واقعی من از زمانی شروع شد که در کلاس چهارم نظام اسبق دبیرستان پهلوی همدان مشغول درس خواندن شدم. (نمی‌دانم این دبیرستان امروز به چه نام دیگری تغییر یافته است.) در همدان بود که با معلمین بزرگی هم‌چون زنده یاد حسین غیور و آقای محمد طاهر معیری، که گمان می‌کنم هنوز در قید حیات هستند و برایشان آرزوی طول عمر می‌کنم، آشنا شدم. این آشنایی بعدها به دوستی و همکاری تبدیل گردید.

پس از اخذ دیپلم ریاضی در شهر همدان (خرداد ماه ۱۳۳۲)، مهرماه همان سال وارد دانشگاه تهران شدم، و از آن‌جا که علاقه به تحصیلات نظری داشتم، رشته‌ی ریاضی را برگزیدم. در آن سال‌ها هر یک از دانشکده‌های دانشگاه تهران امتحان ورودی جداگانه داشتند. در نتیجه من هم در امتحان ورودی دانشکده‌های فنی، کشاورزی و علوم

(رشته‌ی ریاضی) شرکت کردم و قبول شدم ولی بنا بر علاقه‌ی شخصی به دانشکده‌ی علوم رفتم.

سپس در کنکور دانشسرای عالی سابق، که بین پذیرفته‌شدگان دانشکده‌ی علوم برگزار می‌شد، شرکت کردم و آن‌جا نیز پذیرفته شدم.

به این ترتیب در طول سه سال، هم از دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران در رشته‌ی ریاضی (هندسه‌ی عالی) به اخذ درجه‌ی لیسانس نائل آمدم و هم از دانشسرای عالی در رشته‌ی فلسفه‌ی آموزش ریاضی لیسانس گرفتم و به این ترتیب در خرداد سال ۱۳۳۵ دوره‌ی آموزش عالی را با موفقیت گذراندم.

نکته‌ای را که باید یاد آوری نمایم این است که من یکی از پنج نفری بودم که دانشکده‌ی علوم را برای اعزام به خارج از کشور به منظور ادامه‌ی تحصیل برگزیده بود، اما به دلایلی که نمی‌دانم چه بودند و چرا، عازم خدمت به نهایند گردیدم.

لطفاً درباره‌ی نظام آموزش قدیم (مکتب‌خانه‌ها) در نهایند و چهره‌های موفق آن‌ها سخن بگویید.

در گذشته دو مکتب‌خانه‌ی مهم در نهایند وجود داشت. یکی مکتب ملا محمد بود، که البته من آن‌را به یاد ندارم. ولی بنابر آن‌چه از پدرم و سایر معمرین فامیل شنیده‌ام بسیاری از بزرگان نهایند در آن مکتب‌خانه سواد آموخته‌اند. به ویژه آن‌چه در آن مکتب‌خانه اهمیت داشته خوش‌نویسی بوده است و افرادی که در آن‌جا تربیت شده بودند و بعضی از آنان را من می‌شناختم، همه از خوش‌نویسان بودند.

دیگری همان مکتب حاج ملا جواد است که این‌جانب دو سال در آن به تلمذ پرداختم. البته، قبل از تأسیس مدارس رسمی به سبک فعلی، تعداد مکتب‌خانه‌ها در همه‌ی شهرهای ایران از جمله نهایند زیاد بوده‌اند. ولی مکتب‌خانه‌های دیگر نهایند در

مقایسه با دو مکتب یاد شده درخششی نداشته‌اند. در آن سال‌ها مکتب دخترانه خیلی کم بود و عموماً در این مکاتب فقط به آموزش خواندن اکتفا می‌شد. آنچه به یاد دارم یکی از این مکاتب دخترانه «مکتب ملا مسه» در سر «کوچه درازه» بود. پس از تأسیس مدارس جدید، تدریجاً از رونق مکتب‌خانه‌ها کاسته شد و فقط در بعضی تابستان‌ها برای آن که وقت بچه‌ها بیهوده تلف نشود، آن‌ها را به یک مکتب‌خانه که موقتی بود و فقط در تابستان داوطلب داشت، می‌فرستادند.

از دوره‌ی دبیرستان بفرمایید و دبیرانی که داشته‌اید؟

هم‌چنان که قبلاً توضیح دادم، تحصیل واقعی و جدی من از وقتی شروع شد که به همدان رفتم. در آن سال‌ها (کلاس چهارم دبیرستان به بعد) از دبیرانی در حد اعلای خبرگی بهره گرفتم. آنان علاقه‌مند بودند که ما، آنچه را تدریس می‌کنند، از یاد ببریم و لحظه‌ای را به غفلت از دست ندهیم.

از بین همه‌ی آن دبیران گرامی، که یقیناً عده‌ای از آن‌ها هنوز زنده‌اند و برای آن‌ها آرزوی سلامتی می‌کنیم و گروهی نیز بدرود زندگی گفته‌اند که یادشان گرامی باد، بیش از همه آقایان حسین غیور و محمد طاهر معیری دبیران ریاضی و آقای باقر ادبی معلم ادبیات در من تأثیرگذار بوده‌اند. به‌طور یقین یکی از کسانی که موجب شد من علاوه بر تحصیلات آکادمیک به مطالعات دیگر پردازم، زنده‌یاد باقر ادبی بود. ایشان با وسعت معلوماتی که داشتند همواره مشوق من بودند.

در دوره‌ی دانشگاه چه استادانی داشتید، و در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌اید؟

دوران تحصیل من در دانشگاه تهران با اوج شکوفایی علمی دانشکده‌ی علوم مصادف بود و شخصیت‌های علمی برجسته‌ای داشت. از جمله دکتر محسن هشترودی، استاد

بی نظیری که یاد و نام او گرامی باد. دیگر پروفیسور تقی فاطمی که کم تر شخصیتی علمی نظیر آن دیده شده است و نیز پروفیسور ابوالقاسم غفاری که خوشبختانه در قید حیات اند و در جهان از بزرگان ریاضی محسوب می شوند. ایشان هم اکنون در ایالات متحده استاد دانشگاه هستند.

در دانشسرای عالی نیز، که هم زمان تحصیل می کردم، باید از شادروانان دکتر محمد باقر هوشیار و دکتر عیسی صدیق (صدیق اعلم) که از بانیان فرهنگ و دانشگاه تهران بودند، نام ببرم. هم چنین از دکتر علی اکبر سیاسی مرد بزرگی که سال ها ریاست دانشگاه تهران و دانشسرای عالی را به عهده داشته اند. من هنوز ابلاغی را که به امضای مبارک ایشان است، پس از گذشتن بیش از نیم قرن، چون سندی مقدس نگاه داشته ام.



جناب آقای کابلی. چند سال در نهاوند تدریس داشته اید و چه خاطراتی از آن سال ها دارید؟

من از مهرماه سال ۱۳۳۵ تا پایان شهریور ۱۳۴۱ در نهاوند و در خدمت جوانان همشهری بوده ام. به تحقیق می توانم بگویم که این سال ها به رغم مشکلات فراوانی که در راه بسط

آموزش و پرورش با اداره‌ی فرهنگ وقت داشتیم، از بهترین و خاطره‌انگیزترین سال‌های خدمت من است.

در همان روزهای اول، یکی از جوانانی که برای نام‌نویسی در کلاس ششم نظام آن زمان سرگردان شده بود و نمی‌دانست به کدام یک از شهرهای مجاور برود، برای مشورت به من مراجعه نمود. پرسیدم چرا در نهادن درس خود را ادامه نمی‌دهی؟ گفت رئیس فرهنگ مخالف است، زیرا به ما گفته است معلم لیسانس برای تدریس زبان نداریم.

من پس از دیدار با رئیس فرهنگ، که از همشهری‌ها و از خانواده‌های معروف و محترم بودند، عنوان کردم آیا اگر من تدریس زبان را به عهده بگیرم مشکل از بین خواهد رفت؟ ایشان نظر مثبت دادند و پذیرفتند که من زبان انگلیسی تدریس نمایم. بنابراین در اولین قدم، در تأسیس کلاس ششم طبیعی، که تا آن زمان بی‌سابقه بود، موفق شدم. جالب این که وقتی کلاس تشکیل گردید بیش‌تر دانش‌آموزان آن، یا هم کلاسی‌های سابق خودم بودند، یا بعضی از آن‌ها دو سه سال جلوتر از من وارد مدرسه شده بودند!

اما برای تأسیس رشته‌ی ریاضی مشکلات فراوانی بر سر راه بود. زیرا به عللی که جای گفتن آن در این مصاحبه نیست، رئیس فرهنگ وقت، یعنی همان که از او یاد نمودم با تأسیس رشته‌ی ریاضی مخالف بود. این مخالفت موجب سرگردانی عده‌ای از دانش‌آموزان شده بود.

در این جالزم بود برای اولین بار در نهادن خود دانش‌آموزان هم وارد ماجرا شوند. آنان با مخابره‌ی تلگراف به شخصیت‌های سرشناس نهادن از مسئولان ادارات گرفته تا

بازرگانان و حتی خان‌های بزرگی که خود مانع پیشرفت شهر بودند، از آنان یاری جسته و در خواست رسیدگی نمودند.

این حرکت موجب وحشت رئیس اداره‌ی فرهنگ و درگیری شدید ایشان با این جانب شد و کار به شورای شهر آن زمان و درخواست تبعید من کشید. اما کسانی که مرا می‌شناختند ایشان را از این کار بازداشتند.

هر چند سخن به درازا کشید، اما بی‌مناسبت نیست بدانید که در آن زمان، نهاوند یکی از مراکز فتودالیده بود و مالکین بزرگ آن‌جا که در مرکز مملکت هم نفوذ کافی داشتند، مانع عمده‌ای در برابر رشد فرهنگ مردم شهر بودند. چه در صورت آگاهی مردم، آنان نفوذ خود را در شهر از دست می‌دادند و مردم هم زیاد به این نکته توجه نداشتند. شاید اولین بار از این طریق بود که گروهی از مردم در برابر نفوذ شدید آنان در تمام شئون شهر ایستادند و موفقیتی نسبی به دست آوردند.

خلاصه کنم روزی که من برای خدمت دبیری به نهاوند رفتم، غیر از دبیرستان فیروزان که تا آن زمان فقط تا کلاس پنجم متوسطه فعال بود، دبیرستان ظفر، به همان صورتی که در دوران تحصیل من در نهاوند، بود به صورت محدود فعالیت داشت (فقط سه کلاس اول، دوم، سوم) و مجموع دانش‌آموزان آن به چهل نفر نمی‌رسید. هنگامی که در سال ۱۳۴۲ از نهاوند به تهران منتقل شدم، تعداد دبیرستان‌های نهاوند به چهار دبیرستان شش کلاسه، با تمام رشته‌های تحصیلی توسعه یافته بود.

من با این که دبیر ریاضی بودم و با این که در نهاوند هم دبیر شیمی و هم دبیر فیزیک داشتیم، ولی در این چندسال، تدریس فیزیک مکانیک و شیمی کلاس‌های ششم را نیز برعهده گرفتم. به علاوه از دانش‌آموزان خواسته بودم که هرگاه مشکلی داشتند، حتی در ساعات غیررسمی، آن را با من در میان بگذارند.

یادآوری این نکته را بر خود فرض می‌دانم که در تمام مراحل طی که برای توسعه‌ی فرهنگ این شهرستان تلاش و مقاومت می‌نمودم، جناب آقای علیرضا زابلی نیز همراه و همگام بودند و نقش اساسی داشتند.

از شاگردان خود در آن سال‌ها بفرمایید.

نخستین مجموعه‌ی این دانش‌آموزان دبیرستانی، سال ششمی‌هایی بودند که قبلاً به راه‌اندازی کلاس آنان در نهاوند اشاره کردم. اینان کسانی بودند که با صبر و حوصله و پشتکار کلاس‌ها را گذراندند و در نهایت موفق شدند جذب بازار شوند و یا به صورت آموزگار پیمانی به خدمت فرهنگ در آیند.

سال‌های بعد با دانش‌آموزان بیش‌تری مواجه شدم. در بین آنان با استعدادهای درخشانی برخورد کردم که هنوز از یادآوری نام و خاطره‌ی آنان در خود احساس ضعف می‌نمایم. از جمله‌ی این‌ها، نخست از آقای طیبیان، که از همشهریان کلیمی بودند، یاد می‌کنم. متأسفانه نام ایشان را به یاد ندارم و نمی‌دانم هم‌اکنون در کجا هستند و تا چه مقطعی تحصیلات خود را ادامه دادند.

اما آنان که از وضعیت ادامه‌ی تحصیلاتشان بیش‌تر آگاهی دارم، یکی آقای ایرج دلفانی است که در دانشکده‌ی پزشکی جندی‌شاپور آن زمان نفر اول شد و برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و پس از کسب تخصص به ایران بازگشت. متأسفانه موقعیت آن روز کشور مانع از این شد که در ایران به کار خود ادامه دهد. ناگزیر به آمریکا بازگشت و در حال حاضر از پزشکان متخصص سرشناس در آن کشور است.

دیگری آقای روح‌الله رستایی است، که از دانشگاه تهران دانشکده‌ی پزشکی به اخذ درجه‌ی دکترای نایل گردید و مدتی در نهادی به خدمت مردم پرداخت و فعلاً در تهران یا در کرج هستند و دیگر آقای کیخسرو شمس است که هم‌اکنون در نهادی آزمایشگاه دارند.^۱

۱- این یادداشت را جناب آقای دکتر شمس (کلینیکال پاتولوژیست، فارغ‌التحصیل انگلستان) از نهادی ارسال داشته‌اند و در آن از سال‌های دانش‌آموزی خود در دبیرستان و تدریس عالمانه و مقتدرانه جناب آقای کابلی یاد کرده‌اند. ضمن تشکر از ایشان به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسد «فرهنگان»: «در سال‌های تحصیلی دهه‌ی ۱۳۴۰ - ۱۳۳۰ که تعداد دبیران لیسانسیه در سراسر کشور قلیل بود نعمت بزرگی نصیب مردم شهر ما شد و آن وجود جمعی از دبیران زبده و آگاه در این شهر بود. یکی از آن بزرگواران جناب آقای سید عبدالحسین کابلی دبیر برجسته و کارآزموده‌ی ریاضی هستند. ایشان علاوه بر تسلط بر موضوع درس و آشنایی کامل با شیوه‌ی تفهیم آن، شخصیتی اصولی و مقید به قانون و مقررات بودند. در رأس ساعت با گشاده‌رویی و عشق و علاقه به کلاس وارد می‌شدند و درس را شروع می‌کردند و تا پایان وقت در بحث و گفت‌وگو تکرار و تمرین مواد ریاضی همراه با شاگردان بودند. مطالب را با بیانی ساده و شیرین با ذکر مثال‌ها و شواهد محسوس و نزدیک به ذهن شروع می‌کردند و متدرجاً به مباحث علمی محض می‌پرداختند. به‌نحوی با شاگردان ارتباط فکری و ذهنی برقرار می‌شد که در کم‌تر کسی از مدرسان ریاضی دیده‌ام. علاوه بر علوم ریاضی که رشته‌ی تخصصی ایشان است عهده‌دار تدریس شیمی آلی نیز بودند که آن‌هم به بهترین وجه ممکن صورت می‌گرفت و قرین توفیق بود. چنان‌چه در ضمن کلاس درس مسائل دیگری از قبیل فلسفه‌ی علم یا موضوعات اجتماعی و فرهنگی مطرح می‌شد، با علاقه و دلسوزی مطالب را تجزیه و تحلیل می‌کردند و با شرح و توضیح کامل و کافی منابع لازم را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دادند. در نشریات دیواری که توسط دانش‌آموزان تهیه و تدوین می‌شد مقالات آموزنده و دلنشین می‌نوشتند و از مروجان تفکر علمی بودند. از برکت وجود ایشان و همکارانشان و از تأثیر تربیت و تشویق آن بزرگواران عده‌ای از دانش‌آموزان نهادی به تحصیلات عالیه ترغیب شدند و به‌رغم مشکلات و نبود یا کمبود امکانات توفیقاتی حاصل آمد. وجود عزیزشان از گزند حوادث محفوظ و عمر شریفشان درازباد.»

آخرین استعداد درخشانی که از واپسین سال خدمت در نهادند به یاد دارم، آقای دکتر علی اکبر سیف^۱ است که اینک در تهران استاد دانشگاه علامه طباطبایی هستند. هم چنین باید از دکتر مهدی طالب^۲ استاد دیگر دانشگاه یاد کنم و نیز شخصیت‌های دیگری هم به خاطر دارم که با درجات سرهنگی و بالاتر بازنشسته شده‌اند و ذکر نام آنان موجب طول کلام خواهد بود.

در این جا به عنوان معترضه اضافه می‌نمایم، در یکی از شماره‌های فصل‌نامه‌ی فرهنگان یکی از شخصیت‌های دانشگاهی ضمن اشاره به دوره‌ی دانش‌آموزی و یاد از دبیران خود اظهار داشته بودند که در یکی از امتحانات، از من مطلبی پرسیده‌اند و من به جای جواب به صورت ایشان سیلی زده‌ام و بعد هم چنین وانمود کرده‌اند که گویا پرسش غلط بوده است! من با تأکید می‌گویم، به‌رغم آن‌که در تمام دوران تدریس اعم از دبیرستان یا دانشگاه همواره در کلاس از تسلط کافی برخوردار بوده‌ام ولی هرگز به تنبیه بدنی مبادرت ننموده‌ام، زیرا به‌طور اصولی با این کار مخالف هستم و اگر احیاناً همکاری نیز مرتکب چنین عملی شده، کوشیده‌ام وی را به زشتی این کار آشنا سازم. درباره‌ی اشتباه بودن پرسش هم باید عرض کنم که اشتباه از ایشان بود زیرا من در هر امتحانی حداقل از یک هفته پیش پرسش‌های امتحان را آماده و بارها درستی آن‌ها را آزمایش می‌نمودم.

۱ و ۲ - مصاحبه با آقایان دکتر علی اکبر سیف و دکتر مهدی طالب در فرهنگان ۱۶ و ۹ چاپ شده است.



همکاری خود را در تهیه و تدوین سال‌نامه‌ی فیروزان در سال ۱۳۳۶ بفرمایید.

در اصل، زمینه‌ی انتشار سال‌نامه‌ی فیروزان را این‌جانب با همکاری عده‌ای از دانش‌آموزان فراهم آوردیم. پس از تهیه‌ی مقدمات و تعیین برنامه، عده‌ای از دبیران نیز با ما همکاری نمودند. هزینه‌ی چاپ و نشر این سال‌نامه از طریق توزیع قبض‌های پیش‌فروش تهیه گردید. برای تهیه‌ی مقالات آن نیز از همکاری دبیران و هر آن‌کس که می‌توانست به نحوی دست به قلم ببرد، استفاده نمودیم.

مقاله‌ای که من در آن سال‌نامه نوشته‌ام اولین تجربه‌ی من در کار نویسندگی بود. متأسفانه کسی که آن‌را برای چاپ به تهران برد، نتوانسته بود درست نمونه‌ی چاپی آن را غلط‌گیری نماید. از این رو در آن مقاله چندین غلط چاپی وجود دارد. از جمله

اسامی دانشمندانی که در آن ذکر شده است، مغلوپ هستند و با این که این اسامی را با لاتین هم نوشته بودم، متأسفانه از چاپ لاتین آن‌ها خودداری شده بود.

از چه سالی در آموزش و پرورش اشتغال یافته‌اید و چه سالی بازنشته شده‌اید؟

من از سال ۱۳۳۲ در کار آموزش و پرورش بودم. ولی شروع رسمی کار من از همان مهرماه ۱۳۳۵ در نهاوند است و در سال ۱۳۴۲ به تهران منتقل شدم. در مدت خدمت در تهران در دبیرستان‌های دارالفنون، مروی، البرز، اندیشه (شهید منتظری فعلی)، مدارس گروه فرهنگی آذر و مدارس گروه فرهنگی هدف تدریس نمودم و یک چند نیز در یکی از دانشگاه‌ها به تدریس پرداخته‌ام.

از همکارانم در دبیرستان دارالفنون آن سال‌ها (۴۲ به بعد) می‌توانم از آقایان موسی آذرنوش دبیر ریاضی، کوشا دبیر شیمی و علی اصغر نوروزیان دبیر فیزیک نام ببرم که از بزرگان فرهنگ در روزگار خود بوده‌اند.

متأسفانه دو نفر اول به رحمت ایزدی پیوسته‌اند. روانشان شاد! و برای نفر سوم که در قید حیات‌اند سلامت و طول عمر آرزو می‌کنم.

این سه، از چهره‌های شاخص و معروف دارالفنون در آن سال‌ها بودند و گر نه چنان دبیرستانی با بیش از دوهزار دانش آموز دبیران لایق فراوانی داشت.

در آخرین سال‌های خدمت، بنا به تصویب شورای دبیران دبیرستان مروی، به سمت ریاست آن دبیرستان انتخاب شدم. در آن سال‌ها دبیرستان مروی یکی از بزرگ‌ترین دبیرستان‌های تهران به شمار می‌رفت و زیر نظر شورای منطقه‌ای استان تهران قرار داشت.

این دبیرستان ، در نوبت صبح، بیش از دو هزار دانش آموز داشت و دانش آموزان نوبت بعد از ظهر هم متجاوز از یک هزار نفر بود و به دلیل آسانی مسافرت های شهری، از همه ی نقاط تهران برای تحصیل به آن جا مراجعه می کردند.

شایان ذکر است که بسیاری از دانش آموزان این دبیرستان و دبیرستان های دیگری که در آن ها تدریس نموده ام، چه قبل و چه بعد از انقلاب ، به درجات عالی دانشگاهی نائل آمدند و هم اکنون بسیاری از آنان صاحب مشاغل و مناصب بزرگ مملکتی هستند، که برای همگی آنان آرزوی توفیق خدمت به مردم دارم .

من در سال ۱۳۵۹ با بیست و هفت سال خدمت و با استفاده از تبصره ی ماده هفتاد و چهار بازنشسته شدم، ولی این بازنشستگی فقط اسمی بود، چه از آن پس نیز مانند زمان اشتغال همواره در کار تدریس و تحقیق بوده ام.

آیا تحقیقات جناب عالی صرفاً در خصوص علم ریاضی بوده است؟

خیر ، در زمینه های دیگری که مورد علاقه ام بوده است نیز تحقیق و تلاش داشته ام . هم چنان که پیش از این اشاره شد، من در سال ۱۳۳۵ (خرداد) از دانشکده ی علوم دانشگاه تهران موفق به اخذ درجه ی لیسانس ریاضی و از دانشسرای عالی موفق به اخذ لیسانس فلسفه ی آموزش ریاضی گردیدم. اما در تمام دوران زندگی ، یعنی از زمانی که خواندن و نوشتن را یاد گرفتم ، پیوسته در تکاپوی فراگرفتن بیش تر بوده ام و به قول سعدی دمی از آموختن نغوده ام!

به طوری که عرض کردم پدر بزرگ من (حاج آقا اسدالله کابلجی) مردی عارف و عالم بودند و کتاب های فراوانی از ایشان به جای ماند که از کودکی من با این کتاب ها مأنوس شدم و هم چنان تا به امروز دمی از انس و الفت با کتاب غافل نیستم.

در عین حال، آنچه بیش تر مورد توجه و علاقه‌ی من بود، فلسفه‌ی ادبیات به ویژه شعر بوده و هست. ضمن این که سعدی را بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی و یکی از بزرگ‌ترین شاعران جهان می‌دانم:

در بارگاه خاطر سعدی خرام اگر خواهی ز پادشاه سخن داد شاعری
تاریخ، اخترشناسی (نجوم به معنای علمی نه خرافی آن) نیز مورد علاقه‌ی من بوده‌است و در این زمینه‌ها کوشیده‌ام هر کجا منبعی هست، آن را به دست آورم و از آن سود جویم.

اکنون چه مسئولیتی دارید؟

در حال حاضر مؤسس و مدیر حقوقی دبیرستان و مرکز پیش‌دانشگاهی غیر انتفاعی دکتر هشترودی در منطقه‌ی چهار تهران هستم.

چه تألیفاتی دارید؟

همان‌طور که اشاره شد نخستین تجربه‌ی من در کار نگارش، مقاله‌ای است که تحت عنوان «جهان از نظر فیزیک نو» در سال‌نامه‌ی فیروزان (سال ۱۳۳۶) نوشته‌ام^۱. تعدادی

۱- این مقاله در حدود نیم‌قرن پیش که نگارنده در خدمت آموزش و پرورش نهاوند (اداره‌ی فرهنگی آن زمان) و به ویژه در خدمت جوانان آن شهرستان بودم، برای درج در سال‌نامه‌ی دبیرستان فیروزان به نام - سال‌نامه‌ی فیروزان - نگارش یافته، و به رغم بعضی از دیدگاه‌های پندارگرایانه‌ای که در لابه‌لای سطور آن مطرح گردیده، هنوز حاوی مطالب بدیع و در خور توجه است.

اینک که اولیای محترم فصل‌نامه فرهنگان بر آن شدند تا با همان چاپ آن را در فصل‌نامه‌ی خود درج نمایند، بر خود فرض لازم دانستم تا با نگاهی دوباره اشتباهاتی را که متأسفانه در هنگام چاپ در آن روی داده تصحیح نمایم و از دارندگان سال‌نامه‌ی مذکور درخواست نمایم با امعان نظر در این متن اشتباهات سال‌نامه‌ی خود را تصحیح فرمایند. (به آخر مصاحبه مراجعه فرمایید - فرهنگان)

مقاله و نوشتار نیز برای روزنامه‌های دیواری مدارس نهادند نوشته بودم از جمله مقاله‌ی «آیا در کرات دیگر حیات وجود دارد؟» که هنوز هم برای خودم جذاب است.

آقای کرم‌خدا امینیان سرپرست گروهی بودند که این روزنامه را تهیه می‌کردند. متأسفانه چندی پیش وقتی به دنبال پیش‌نویس‌های آن بین انبوه یادداشت‌های گذشته بودم، نتوانستم آن‌ها را پیدا کنم.

از آثاری که منتشر کرده‌ام یکی کتاب «تاریخ در یک نگاه» است که جلد نخست آن چاپ شده (انتشارات نغمه‌ی زندگی) و جلد دوم آن نیز در دست تهیه است. مقصود از نگارش این کتاب، نقد و تحلیل تاریخ معاصر بوده است. توضیح این که برای آگاهی خواننده، جلد نخستین را تنها به مروری سریع درباره‌ی تاریخ ایران، از آغاز تا پایان انقلاب مشروطیت و جلد دوم را، که در کار نگارش آن هستم، به دوران سلطنت احمدشاه تا کودتای سوم اسفند اختصاص داده‌ام و امیدوارم فرصت آن را بیابم تا در جلد سوم، به دوران بیست ساله تا سوم شهریور سال ۱۳۲۰ پردازم و ...

اثر دیگرم «کتاب اساطیر، حماسه و عرفان» است که درباره‌ی اساطیر یونان و ایران و مقایسه‌ی بین آن‌ها است. در این کتاب از هومر (Homer) و منظومه‌های ایلیاد (Iliad) و اودیسه (Odyssey)، و نیز فردوسی و شاهنامه و نیز محتوای هر یک از آن‌ها سخن به میان آمده است. بخشی از این کتاب به شمس تبریزی و جلال‌الدین محمد بلخی و چگونگی ملاقات این دو و بحثی درباره‌ی مبنای عرفان و چگونگی پدید آمدن مثنوی معنوی اختصاص یافته است.

علاوه بر آنچه گذشت، تعدادی مقاله در زمینه‌های مختلف نوشته‌ام که باید در فرصت مناسب آن‌ها را در یک مجموعه گردآوری و تدوین نمایم.

من و همسر من در دی‌ماه سال ۱۳۸۰ بعد از روی داد ۱۱ سپتامبر «September Eleven 2001» برای اقامت چند ماهه عازم ایالات متحده‌ی آمریکا شدیم و نوروز ۱۳۸۱ را در دیار غربت برگزار نمودیم. بخشی از زمان اقامت ما در آمریکا، در ایالت اوهایو «Ohio» گذشت و در آن‌جا با چند نفر از استادان دانشگاه ایالتی از جمله شخصی به نام «ریچارد دیک دیویس R. Dick Davis» که مدتی در ایران به کار تدریس و تحقیق اشتغال داشته است همکاری و تعاطی افکار داشتم (نام‌برده منطق الطیر عطار را به زبان انگلیسی ترجمه نموده و در حال حاضر مشغول ترجمه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی است).

در آن سال عاشورا مصادف با پنجم یا ششم فروردین بود و در دومین شب عید نوروز در شهر دانشگاهی «گرانویل Granwill» در یک مهمانی ایرانی شرکت داشتم. یکی از مدعوین که گویا کار دانشگاهی هم داشت و اولین بار بود ایشان را ملاقات کرده بودم، با لحنی بی‌ادبانه از نهضت امام حسین (ع) و روی داد عاشورا یاد کرد که بر من سخت ناگوار آمد و بر خود لازم دیدم وی را از واقعیت قیام امام حسین (ع) که چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانست آگاه سازم. سرانجام ضمن این که با شنیدن توضیحات من قانع شده بود، از گفته‌ی خود پشیمان شد و عذرخواهی نمود. این اتفاق موجب شد که همان‌جا با خود عهد کردم در فرصت مناسب واقعیت این روی داد عظیم تاریخی را آن‌چنان که بوده است به تحریر در آوردم. امیدوارم که در این کار توفیق یابم.



به‌عنوان یک دبیر پیش‌کسوت برای دبیران نیاوند ، خصوصاً دبیران ریاضی چه پیامی دارید؟
 من همواره بر این اعتقاد بوده‌ام که کار معلمی از کار دانش‌آموزی به مراتب مشکل‌تر
 است. معلم باید عاشق کار خود باشد تا بتواند آن‌چنان که شایسته است از عهده‌ی
 انجام آن برآید.

ویژگی دیگری که معلم باید داشته باشد این است که معلومات خود را تازه و
 به‌هنگام کند. با توجه به این که آهنگ پیشرفت علوم و فن‌آوری (تکنولوژی) در حال
 حاضر آن‌چنان سریع است که یک نظریه‌ی علمی، که هنوز به حالت کلاسیک در

نیامده، جنبه‌ی تاریخی پیدا می‌کند. به هر حال معلم باید پیوسته مشغول فراگیری و کسب اطلاعات جدید باشد.

یکی از استادان بزرگم، که در عین حال بنیان‌گذار دانشگاه تهران نیز بود، به نام دکتر عیسی صدیق (صدیق اعلم)، در کلاس پیوسته تأکید می‌نمود «درسی را که می‌خواهید برای دانش آموز بیان کنید، ابتدا خودتان آن را به طور دقیق مطالعه کنید و همه نکات آن را به طور روشن دریابید، آن‌گاه به کلاس بروید».

این سخن پیوسته آویزه‌ی گوش من بوده است و ضمن عمل به توصیه‌ی آن استاد بزرگ، تنها به مطالعه‌ی کتاب درسی اکتفا نکرده‌ام. بلکه هرگاه مطلبی را در کلاس مطرح کرده‌ام، قبلاً از هر منبع که می‌توانسته‌ام درباره‌ی آن تحقیق و تفحص نموده و همه‌ی مطالبی را که به نوعی به آن مربوط می‌شده است در نظر گرفته‌ام.

این روش را پیوسته در طول تدریسم، که از نیم‌قرن پیش‌تر است، به همه‌ی همکاران توصیه نموده‌ام و اینک از همکاران گرامی نهادندی نیز تمنا دارم که از این موضوع غفلت نورزند.

چه‌طور شد که به مطالعات تاریخی و زبان‌شناسی نیز روی آوردید؟

درباره‌ی مطالبی که مورد علاقه‌ام بود و در آن‌ها به تحقیق و تفحص پرداخته‌ام، پیش از این پاسخ‌دادم. در این جا فقط درباره قسمت اخیر این پرسش، یعنی گرایش به زبان‌شناسی توضیح دهم.

همان طوری که قبلاً عرض کردم، من دوران دوم دبیرستان را در همدان گذرانده‌ام و در آن جا یکی از معلمین بزرگی که خیلی در من اثر گذاشت زنده‌یاد حسین غیور بود. از این رو در سال‌های دبیری و تدریس در نهاوند، به دلیل آشنایی‌های قبلی با دبیران همدان و نیز به سبب رابطه‌ی معلمی و شاگردی با مدیر کل وقت همدان، برای انجام پاره‌ای خدمات فرهنگی به همدان می‌رفتم و در این سفرها طبعاً به دیدار شادروان غیور هم نایل می‌آمدم.

در این دیدارها سخن از دو بیتی‌های باباطاهر و تدوین آن‌ها به گویش اصلی به میان آمد که تصمیم بر آن شد تا برای ارائه‌ی صحیح دو بیتی‌های «بابا طاهر» ابتدا گویش او را شناسایی نماییم و این خود انگیزه‌ای بود برای آن که این جانب به کاوش درباره‌ی گویش‌های رایج در بخش‌های مختلف کشور و رابطه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر و نیز پیشینه‌ی تاریخی آن‌ها پردازم.

برای نام شهرستان نهاوند وجه تسمیه‌های متعددی بیان شده، کدام یک را صحیح‌تر می‌دانید.

در یکی از شماره‌های فصل‌نامه‌ی فرهنگگان^۱ چند وجه تسمیه از طرف یکی از نویسندگان فصل‌نامه، که اگر اشتباه نکنم آقای دکتر افراسیاب‌پور بودند، پیشنهاد شده بود که به نظر من (البته بدون این که اصراری در این باره داشته باشم و یا نظر آقای دکتر بیات را مردود بشمارم) نام «نواوند» در برابر «دوماوند» منطقی‌تر از همه می‌رسد.

زیرا دماوند در اکثر متون کهن و نیز بعضی از فرهنگ‌ها به صورت «دُنْب آوند» آمده که در اثر کثرت استعمال دُنْب به دُم تبدیل شده، بنابراین نام درست دماوند همان «دوماوند» است، که با توجه به موقعیت جغرافیایی، آخرین منطقه‌ی عراق عجم محسوب می‌شود. در صورتی که نهاوند اولین منطقه‌ی آن است و نُوا در لفظ محلی به معنی جلو و اول است.

دو بیت‌های باباطاهر در چه گویشی ریشه دارد؟

با مراجعه به نسخه‌های خطی اولیه، قراین و شواهدی ملاحظه می‌شود که تأیید می‌کند دو بیت‌های باباطاهر هم خانواده با گویش اصیل نهاوندی سروده شده است (نمونه‌ی آن را ملاحظه خواهید کرد)، ولی در نتیجه‌ی تغییرات ناشی از تداول عامه و تصرفات ناشرین، این مجموعه از شکل اصلی خارج شده و به پارسی‌دری نزدیک شده است. دو بیت‌هایی هم، که به وسیله‌ی وحید دستگردی تصحیح و منتشر شده، به گویش لری بختیاری است و تباین آشکاری با گویش نهاوندی دارد و این تفاوت را هر زبان‌شناسی در می‌یابد.^۱

۳ یا کم دُر دِی هنی دُر یه نب دیار
 من ازان رُو بد امان ته زد دست
 یا کم خورید گهان پید ائبد یار
 ده کرد و نث پَر و پائی نب دیار

۴ یا که از مهر تم دم می زدی یار
 جرم اینه که از ته دوست دارم
 خویش و بیگانگان سَنم زدای یار
 نه خونم کرد و تم راهی زدای یار

۵ من آن پیرم که خواندم قلندر
 رُو همه رُو و رایم کرد کیتی
 نه خانم بی نه مام بی نه لنگر
 شو در آیه و اوسنکی نهم سر

۶ یا ازین بند دز از ناوه کتیم
 یا درین شومه کیتی اُم نیسایا
 خرم اذ خورد و در خوناه کتیم
 از خوبی باره دز و زلاوه کتیم

۷ پنج روزی هنی خرم کهان بی
 پنج رومی هنی هارید و سامان
 زمین خندان بر مان آسمان بی
 نه چندان نام و نه ژ آنان نشان بی

نمونه‌ی دوبیتی‌های اولیه‌ی باباطاهر که توسط استاد مجتبی مینوی از کتابخانه‌ی استانبول استنساخ شده است. به نقل از صفحه‌ی ۳۸۵ کتاب تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد دوم، از انتشارات فردوسی، سال ۱۳۶۳

گوش نهاوندى در بين زبان‌هاى اصیل چه جایگاهی دارد و ارتباطش با گوش لری چیست؟

نظر به اهمیت این پرسش، ناگزیر هستم آن را به تفصیل پاسخ دهم. گوش نهاوندى یکی از گوش‌هاى باستانی ایران زمین و به ظن قوی از اصیل‌ترین آنهاست و به همان اندازه که شهر نهاوند قدمت دارد، این گوش نیز کهن بوده و پیشینه‌ی آن به هزاره‌هاى پیش از میلاد می‌رسد.

درباره‌ی این گوش نخست توجه خواننده را به بعضی از روایات گوناگون معطوف می‌دارم، آن‌گاه به توضیح لازم درباره‌ی هر یک و استنباط‌هاى شخصی که حاصل کاوش‌هایی است که در این زمینه انجام پذیرفته، می‌پردازم.

الف - روایت عبدالله بن مقفع از الادب الکبیر: «... فاما الفهلویه، فمنسوب الی فهله، اسم یقع علی خمسة بلدان و هی اصفهان و الری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان ...»
ب - روایت حمزه‌ی اصفهانی از کتاب التنبیه: «ایرانیان را پنج زبان بود: پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی. پهلوی زبانی بوده است که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم می‌کرده‌اند و این زبان منسوب به پهله است و پهله اسم پنج شهر، اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان است...»

ج - واژه‌ی فهلویه یا فهلوی که در روایت ابن مقفع به کار رفته همان پهلوی پارسی است، که چون عرب‌ها حرف «پ» ندارند برخی از واژگان پارسی را که این حرف در آنها به کار رفته با «ف» می‌نویسند. مانند: پپل، پیل، پالوده، پهلوی، پیروزی، پارسی و ... که معرب آنها فلفل، فیل، فهلوی، فیروزی، فارسی و ... است.

د - هم‌ابن مقفع و هم حمزه‌ی اصفهانی از پهله‌هاى پنج‌گانه روایت‌هاى دیگری آورده‌اند، که در برخی از آنها نامی از نهاوند به میان نیامده، که به سبب اجتناب از تطویل کلام، از آوردن آنها خودداری گردید.

هـ- یکی از معانی واژه‌ی «پهله» مکان بلند یا مرتفع است که مجازاً معانی رفیع و والا و غرّاً از آن استنباط می‌گردد. (فرهنگ‌های گوناگون از جمله آندراج)

در بیت: «بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی» به معنی مجازی دوم به کار رفته، یعنی بلبل با صدای غرّاً یا رسا از شاخ سرو، که آن هم نماد بلندی است، نغمه سر می‌داد... (بیت از حافظ است).

و- فرهنگ معین در ذیل واژه‌ی پهله (پهلوی) توضیحات گوناگونی آورده و از آن جمله...

۱- پهله و پهلوی در عهد ساسانیان عنوان و لقب رؤسای خاندان‌های «قارن» و «سورن» و «اسپاهبذ» بوده، مانند قارن پهلوی، سورن پهلوی، اسپاهبذ پهلوی.

۲- همان گونه که اسم مادها (قوم بزرگ شمال و شمال غرب ایران) بعدها به صورت «ماه» (پهلوی ماد) به عده‌ای از شهرها مانند ماه نهبوند، ماه بصره، ماه کوفه، و ماهی دشت و غیره اطلاق شده، نام «پهل» و «پهله» و «پهلوی» هم به عده‌ای از شهرها و نواحی که با قوم مذکور رابطه داشتند، اطلاق گردید. از آن جمله «پهل شاهسندان Pahl-e-Shahisdan» (پهل شاهستان) که ارشک بزرگ، مؤسس سلسله‌ی اشکانی سلطنت را در آن جا به دست گرفت (ظاهراً گرگان کنونی) بعدها پهله و پهلوی به معنی شهر گرفته شد:

از ایران هر آن کس که گوزاده بود
دلیر و خردمند و آزاده بود

بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلوی، سوی دشت و هامون شدند

«لشکر کشیدن سیاوش - فردوسی»

۳- دلیر و شجاع، گرد، پهلوان:

چو بازارگانان در این دژ شوم
ندانند کس از دژ که من پهلم

«هفت‌خوان اسفندیار، گشودن روئین دژ - فردوسی»

شک نیست که با کاوش در لابه‌لای اوراق تذکره‌ها و منابع کهن می‌توان نشانه‌های دیگری مبنی بر سوابق تاریخی گویش نهاوندی به‌دست داد. اما از آن‌چه در صدر مقال آمد به نیکی پیداست که قدمت گویش نهاوندی حداقل به پیش از دوره‌ی اخیر تاریخ ایران زمین - پیش از آمدن عرب‌ها به ایران - می‌رسد.

با ژرف‌نگری در گویش‌های رایج در بخش‌های گوناگون کشور، از شمال تا جنوب و از باختر تا خاور، و تشابه بسیاری از واژگانی که در آن‌ها کار می‌رود، در می‌یابیم که گویش‌های این بخش‌ها و یا دست‌کم آن‌ها که در روایات بالا پهلوی نامیده شده‌اند، از جمله نهاوندی دارای یک ریشه‌ی مشترک باستانی بوده و بازمانده‌ی روزگاران کهن هستند.^۱ برای آن‌که ریشه‌های نخستین آن را در یابیم، نخست باید قلمرو آن را بشناسیم تا به این وسیله راهی به سوی مبانی تاریخی آن باز‌کشاییم.

قلمرو گویش نهاوندی از بخش‌های خاوری کرمانشاه - روستاها و شهرک‌هایی که در خاور کرمانشاه قرار دارند و با گویش لری تکلم می‌نمایند - آغاز شده و شهرهای کنگاور، تویسرکان، ملایر، نهاوند و استان‌های لرستان و ایلام را در بر می‌گیرد - احياناً شهر اسدآباد را نیز مشتمل می‌گردد - و از باختر به کرمانشاه و از شمال به همدان - حد فاصل منطقه‌ی مورد نظر با همدان رشته‌ی کوه الوند است - و از خاور تا حوالی سلطان‌آباد (اراک فعلی) و از جنوب و جنوب باختری به خوزستان محدود است.

۱ - به ویژه توجه خواننده را جلب می‌نمایم به شباهت‌های فراوان و نزدیک بین بسیاری از واژگان رایج در بخش‌های گوناگون خراسان، با بخشی از باختر کشور که قلمرو گویش نهاوندی است. برای آگاهی بیش‌تر به دیوان ملک‌الشعرای بهار بخش سرودهای محلی مراجعه گردد. دیوان ملک‌الشعرا جلد دوم.

صرف نظر از تفاوت‌های ناچیزی که از نظر اعراب در بعضی از واژگان مشاهده می‌شود، چگونگی سخن گفتن و یا اگر بتوان گفت طنین (و یا «تن Ton») صدای مردم این بخش بسیار به یک‌دیگر نزدیک بوده و آهنگ گویش آنان چنان است که برای هر آشنایی به آسانی قابل درک است و با اندک توجهی مشاهده می‌شود که چون به تدریج به سوی جنوب حرکت کرده و به خوزستان نزدیک شده است، به طور نامحسوس طرز گویش و نیز آهنگ ادای واژگان مردم آن مناطق دگرگون شده و به گویش‌های محلی خوزستان - شهرهای دزفول، شوش و ... - که آن هم یکی از پنج گویش پهلوی است و با نهایندی ریشه‌های مشترک دارد، تبدیل می‌گردد.

از تذکار این نکته گریزی نیست، که با کاوش در گویش‌های محلی بخش‌های گوناگون کشور، به واژگانی بر می‌خوریم که با اندکی تغییر در اعراب که به احتمال کلی ناشی از عوارض اقلیمی است، در همه جا یکسان و به یک معنی به کار می‌روند. بدیهی است در این مقال جای آن نیست که به این واژگان و چگونگی گویش آن‌ها بپردازم. اما تصریح بر این که این شباهت‌ها تصادفی نیستند و دارای ریشه‌های مشترک تاریخی هستند ضرور به نظر می‌رسد و به این احتمال که بازمانده‌ی زبان‌های رسمی رایج در سراسر فلات ایران هستند، قوت می‌بخشد.

توضیح این که در دوران باستان به‌ویژه در عصر شاهان هخامنشی، به سبب گسترده‌ی قلمرو آنان، برخی از زبان‌های ملل تابعه به صورت زبان رسمی درآمده و در مکاتیب و اسناد دولتی از آن‌ها سود می‌جسته‌اند و چنان که می‌دانیم کتیبه‌های داریوش بزرگ در بیستون (و دیگر مکان‌ها) به سه زبان عیلامی، پارسی باستان و بابلی و با خط میخی نگاشته شده‌اند (تاریخ ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا)

قدمت گویش نهایندی دست کم به عصر عیلامی‌ها می‌رسد. زیرا این قوم نخستین تمدن کهن را در بخشی از فلات ایران پدید آوردند. درباره‌ی نژاد ایسن قوم

آگاهی‌های موثق در دست نداریم و به درستی معلوم نیست که این مردم از ساکنان اصلی فلات ایران بوده‌اند، یا از آریایی‌هایی که به صورت امواج گوناگون انسانی در طی سال‌های متمادی وارد این سرزمین گردیده‌اند و نیز به تحقیق مشخص نیست که از چه زمانی بر بخش جنوب باختری ایران استقرار یافته‌اند.

اما از نشانه‌هایی که در دست است می‌توان دریافت که قدمت تمدن آنان دست‌کم به هزاره‌ی دوم پیش از میلاد می‌رسد. از این روی با آکادی‌ها (اکد) که در بخش جنوبی بین‌النهرین (عراق کنونی) به سر می‌برده‌اند هم‌زمان و دارای روابط دوستانه و گاه خصمانه بوده‌اند.

قلمرو عیلامی‌ها هم‌چنان که اشاره کردم بخش جنوب و جنوب باختری ایران بوده و نشانه‌هایی از کاوش‌های گوناگون این بخش به دست آمده بهترین گواه بر این مدعا هستند. این جانب در موزه‌ی ایران باستان آثار مربوط به دوران پیش از مادها را که از تپه‌ی گیان به دست آمده مشاهده نموده است. - از آن‌چه گذشت چنین به نظر می‌رسد که یکی از ریشه‌های گویش نهایندی باید عیلامی باشد، از طرفی اگر نهایندی را یکی از گویش‌های رایج در پنج پهل که از آن‌ها در صدر مقال نام‌برده شد به حساب آوریم، بدون تردید در ریشه‌ی عیلامی آن تغییراتی پدید آمده و با گویش‌هایی که در بخش‌های دیگر رایج بود هم آهنگ گشته و یا حتی الامکان به آن‌ها نزدیک گردیده، که این خود از شباهت‌های آشکاری که در گویش‌های محلی بسیاری از بخش‌ها که در روایات ابن مقفع و حمزه‌ی اصفهانی از آن‌ها نام‌برده شده به نیکی روشن می‌گردد.

عدم پیشرفت نهاوند در مقایسه با شهرهای اطراف آن ریشه در چه عواملی دارد؟ شک نیست که عقب ماندگی نهاوند در مقایسه با شهرهای مجاور پدیده‌ی یکی دو قرن اخیر است. چه در آن زمان که نهاوند به عنوان یکی از شهرهای باستانی به یکی از تمدن‌های کهن این سرزمین وابسته بود، «نه از تاک، نشان بود و نه از تاک نشان»^۱ و شهرهای مجاور فعلی محلی از اعراب نداشتند.

اما عواملی که در قرن اخیر به ویژه سبب عقب‌افتادگی نهاوند گردیده، عبارت‌اند از:

۱- به موازات ایجاد شاه‌راهی که شهرهای جنوبی و شمالی کشور را به هم وصل کرد، برای خروج نهاوند از بن‌بست اقدامی به عمل نیامد. می‌دانیم راه نهاوند به کرمانشاه تا هنگام اشغال ایران در سال ۱۳۲۰، راهی فرعی و مال‌رو بود و شاید به ندرت و به‌سختی در سال‌یکه دو اتومبیل از آن می‌گذشت. از سال ۱۳۲۰ به بعد راه شوسه کرمانشاه به نهاوند احداث گردید و تا دو راهی ملایر، بروجرد نیز ادامه یافت.

۲- نهاوند یکی از مراکز فنودالیت در غرب بود و مالکان بزرگ که در تهران نیز نفوذ داشتند، منافع خویش را در عقب‌افتادگی این شهر می‌دانستند و به همین سبب به‌رغم آن که بارها به وسیله‌ی مردم از دولت‌های وقت درخواست گردیده بود که راه نهاوند تا دوراهی ملایر و بروجرد آسفالت شود، عملی نمی‌شد و یکی از همان مالکان بزرگ، که سالیان متمادی نماینده‌ی مجلس بود، هیچ‌گونه اقدامی در این خصوص نکرد.

۳- همین در بن‌بست بودن نهاوند و بسته بودن محیط اقتصادی و اجتماعی آن، خود سبب فقر فرهنگی مردم آن گردید و می‌دانیم فقر فرهنگی و عدم آگاهی، عوامل

مهمی هستند که مانع رسیدن مردم به حقوق واقعی آنان می‌شود و آنان را نه تنها عقب نگه می‌دارد، بلکه موجب سیر قهقراپی نیز می‌گردد.

برای رسیدن به توسعه‌ی همه‌جانبه در نهاوند چه توصیه‌ای دارید؟
این پرسش به نظر من زمینه‌های گوناگونی دارد و هر یک از آنها در تخصص افراد ذی‌صلاح و کارشناس در آن زمینه‌هاست. فی‌المثل باید ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... توسعه را به تفکیک بررسی کرد و درباره‌ی هر یک از آنها از اشخاص مطلع و خبره نظر خواهی کرد.

برای توسعه‌ی آموزش عالی در نهاوند چه پیشنهادهایی دارید و چه نوع همکاری را پیشنهاد می‌نمایید؟

راه‌اندازی آموزش عالی در شهری مانند نهاوند، به نظر من باید متناسب با موقعیت منطقه و دارای محتوای مناسب باشد. با بضاعت قلیل علمی نمی‌توان در این عرصه به جایی رسید. البته من گمان می‌کنم افراد فرهیخته و با صلاحیتی که بتوانند از عهده‌ی چنین کاری برآیند کم نیستند. فقط باید همت کنند و در صورتی که برای آنان در نهاوند امکان همکاری مهیا شود به یاری همشهریان خود بشتابند. این جانب با آنچه در توان دارم و با کمال علاقه و اخلاص آماده‌ام اگر کاری از دستم برآید برای زادگاه و همشهریانم انجام دهم.

چه پیامی برای همشهریان دارید؟

همشهریان در گوشه و کنار مملکت و حتی در اقطار گیتی کم نیستند و اغلب هم در جدی هستند که بتوانند گوشه‌ی چشمی به شهر خود داشته باشند و دردی از دردهای

آنرا دوا نمایند. مهم‌ترین پیام برای همشهریان نهاوندی را از زبان نهاوند و نهاوندی در این بیت هاتف اصفهانی خلاصه می‌کنم:

چه شود به چهره‌ی زرد من نظری برای خدا کنی
 که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

عکس جمعی گروه مصاحبه با جناب آقای کابلی و همکاران ایشان در دیورستان
 دکتر هشتروندی (تهران)



چه توصیه‌هایی برای ارتقای محتوای مجله‌ی «فرهنگان» دارید؟
 در این جا لازم می‌دانم از مؤسسه که بانی این مجله است و از این اقدام فرهنگی بی‌سابقه و در خور تقدیر تشکر نمایم و از محتوای غنی آن یاد کنم. مسلم است در طی تجربیات متعددی که این فصل‌نامه در آینده حاصل می‌نماید و با تجربیاتی که

تاکنون کسب کرده است ، خود بهتر از هر کس می‌تواند در ارتقای کیفیت آن مؤثر باشد. در عین حال به نظر این جانب اگر برای معرفی رجال بزرگ کشور از گذشته و حال، در این مجله بایی بکشایید مفید و با ارزش خواهد بود.

در پایان از این که لطف کردید و گفته‌های این جانب را شنیدید یا خواندید سپاس گزارم. توفیق روز افزون شما را آرزو می‌کنم . و هرگاه خدمتی از دست من برآید و به من ارجاع شود، از انجام آن خوشوقت خواهم بود.

جناب آقای کابلی از این که موافقت کردید این مصاحبه برگزار شود و از اطلاعاتی که در اختیار فصل‌نامه قرار دادید، سپاس‌گزاری می‌شود.

من هم از تلاش شما و همه کارکنان این مجله که در جهت ارتقای فرهنگ نهادند قدم بر می‌دارید ، تشکر می‌کنم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بفلم آقای عبدالحمین کابلج

جهان از نظر فیزیکی و آنگ فزی

آنچه که در تحت عنوان فون با خوانندگان خود در میان میگذاریم سیراجمالی فکر فلسفی بشر را در طی قرون بیان میکند و چون فوق العاده باختصار آن خواهیم پرداخت بر خواننده است که دقت لازم را مبدول فرماید تا بسبق مطلب توجه نموده و ابهامی در ذهن او باقی نماند

غریزه کنجکاوی انسان بدوی را بتماشای طبیعت کشاند . بشر در اثر این تماشا با خود اندیشید که قضا با و امور طبیعی شامل بکرشته مکررات مبتدل و بک سلسله مطالب مبهم است ، مثلا جسمی که دارای تکیه گام نباشد همواره بر روی زمین سقوط میکند و با سنگ و آهن همواره در آب فرو میروند و تخته همیشه روی آب میایستد...

اما باره قضا با بخلاف موارد اخیر بقدری پیچیده و بی نظم بنظر میرسد که کوئی هیچگونه نظم و ترتیبی در وقوع آنها تمییه نشده است و فقط بر سبیل اتفاق صورت میگیرند ، مثلا رعد و برق درختی را خشک کرده است و بدرخت مجاور آن اصلا آسیبی نرسانده و یا یکماه رؤیت هلال در هوای صاف ببحوبی صورت گرفته و در شب اول ماه دیگر طوفان وقوع مییوندد و مانع دیدن هلال ماه میشود.

انسان اولیه و قابع نظایر این قضا با را بقدری پیچیده دید که نتوانست برای آنها راه حل علمی و موجه منطقی پیدا کند . ناچار آنها را باراده خدایان گوناگون نسبت داد. و نیز چون بدیده های طبیعی را بسلیقه

۱- به نقل از سالنامه فیروزان نهایند ۱۳۳۶ ، ص ۸۱ به بعد ، با اصلاحات موردی توسط نویسنده ای محترم بعد از انجام مصاحبه با ایشان. سطر دوازده: پاره ای. سطر آخر: پدیده های طبیعی را به سلیقه خود

خود بخیر و شردسته بندی کرد فکر خداوندان خوب و بد و بیادتی بزرگ
 یزدان و اهریمن در او پیدا شد. و هر کاری را باراده خدائی نسبت داد
 گذشت زمان اندک اندک بوی آموخت که بسیاری از قضایای مهمل با
 تأمل و دقت آسان و روشن بنظر می رسد. و بسیاری از امور ظیبه را در
 نظم و ترتیب می انگاشت برعکس با نظم و سیاق کامل انجام می پذیرد
 بخصوص در امور مربوط به موجودات بی جان هر علتی معلول فروعی دارد و
 چون با تأمل نظر کرده شود اراده خدایان سابق الذکر در این امور
 دخالتی ندارد.

مثلاً سنگی که در دامان کوهی می غلظد معلوم است که در آینده
 بیش در کجا بوده و اگر وضع کوه و شکل سنگ و سرعت آن را هم اکنون
 بدانیم می توانیم موقع و سرعت آنرا در ثانیه بعدی پیش بینی نماییم. معادلت
 دیگر اوضاع کوه و سنگ و سرعت آن علتی است که وضع آینده آن معلول
 این علت خواهد بود و هیچ اراده خارجی در این میانه دخالت ندارد.
 چون این نظرها در باره بخش بی جان جهان وجود عمومیت بهم این نتیجه دست
 می آید که حالت کنونی جهان بیروح علت وضع آینده و معلول وضع گذشته است
 وضع ماضی نیز معلول وضع پیش از خود است و چون این استدلال را تکرار
 دنبال کنیم ناچار باید به پذیریم که امور جهان بیجان وضع ممتد منتهی
 دارد که با یک زنجیر محکم علت و معلول بهم پیوسته شده. دی سواد
 امروز را بخته اند و امروز قرار کار فردا می نهند. خلاصه اینکه روزیکه
 جهان بیروح بوجود آمده است آینده آن نیز کلاماً همین شده است و جهان آفرین
 جهان و سر نوشت آنرا یک جا آفریده است.

گرچه یک حس باطنی مدام در ذهن بشر القاء می کرد که وی ممکن است
 سنگ فکر خود در جریان حوادث جهان مداخله کرده و خط سیر آنها را
 تا اندازه ای تغییر دهد ولی چون این نظر با تجربه و استدلال تأیید می شود
 بنا بر این از همان اوان که قانون علیت (و جوب ترتیب علت بر معلول را قانون
 علیت می نامند) در مغز بشر ریشه دواند نقش خدایان مختلف و متعدد
 از صحنه ذهن او زدوده شود و موضوع دخالت اراده خارجی در جهان بیروح

تدریج تحت الشماع قانون علیت قرار گرفت هر از آن سال بر این منوال گذشت تا در قرن هفدهم یعنی قرن گالیله و نیوتن ، بالاخره قانون علیت ، عنوان میناء کشف حقایق امور پذیرفته شد . دانشمندان در مطالعات خود برای توجیه امور طبیعی و قضا با ابطال و اسباب آنها ، توجه کرده و متقاعد شدند که هر علت مفروضی معادل مینبی را بوجود می آورد مطالعات نجومی و ستاره شناسی حرکت منظم سیارات را مشهود ساخته و خردات و اوامه قران ماه و مشتری و سمدون زهره و زحل را بدور انداخته و مؤمن شدند که برای دانشمند « سمداندهم زحل هم مشتری » پیش از این ظهور ستارگان دنباله دار را علامت سقوط امپراطوری های بزرگ و مرك سلاطین می دانستند ولی در قرن هفدهم ثابت شد که حرکت کتبه اجرام فلکی بر ضیق قوانین ثابت و با بر جانی صورت میگردد که توسط دانشمندان توجیه و باستحضارعا رسیده است . نیوتن معتقد بود که باید کلیه امور طبیعی را با استدلال مناسب اردوی اصول مکانیک نتیجه گرفت .

این عقیده نیوتن روز بروز بر طرفداران خود افزود و در نیمه دوم قرن نوزدهم این عقیده باوج اعلائی خود رسید تا آنجا که حکم حکمز دانشمند معروف آلمانی با این عقیده هم داستان شد و اذعان کرد که همه علوم طبیعی باید بعلم مکانیک منجر شوند یعنی آنگاه که در جهان بیروح مطالعه می کنیم باید علت و معلول را تشخیص داد و رابطه آنها را بتعقیق معلوم کنیم و هیچ مطلبی را جز در سلسله قانون علیت در نظر نگیریم همچنین دانشمندی لرد کرزن انگلیسی اعتراف نمود که نوآئین مکانیکی از چیزی را بنصورت نیارود آنرا درک نمی کند .

با این ترتیب علمائیکه در ضمن مهندسیین عالی مقامی نیز شمار میبرفتند دوره جدیدی در علوم افتتاح کردند که میتوان آنرا دوره (دانشمند-مهندس) نامید و نظر ایشان بر آن بود که ازاهور طبیعی نمونه های مکانیکی بسازند و جهان را بصورت ماشینی مجسم کنند که گردش چرخها و دندانه های آن بر طبق قانون علیت انجام میپذیرد و دنیا را همچون کارخانه ای تصور میکردند که مواد آن طبق قانون معینی در حال تبدیل و تحول است و گردش ماشینیهای

۱- سطر ۲ : Gallio Galilèi و Sir Isac Newton ، سطر ۱۵ : هلم هلتر Helm holtz . سطر ۱۸ : داده .

سطر ۲۰ : لرد کلون Lordkelvin . همان سطر : که تا نمونه

آن تابع قوانین ثابت و زاینده است. مثلثوار است و ما کسوف و بسیاری دیگر از دانشمندان ثابت کرده‌اند که قانون علیت بر جمیع گازها حکم فرماست چه هر گز مرکز از ذرات معدنی بسیار زیادی است که با سرعت عظیمی در حرکتند. بنا بر این اگر قانون حرکت ذرات گاز را بدانیم می‌توانیم وضع هر ذره را در هر زمان که بخواهیم تعیین کنیم. عبارت دیگر گازها نیز ماشین‌های مرتب و منظمی هستند که بر طبق قانون علیت در حرکتند.

برخی دیگر از علماء عقیده را در این نهاده و خواص مایعات و جامدات را با اصولهای مکانیک (اصول ناشی از قانون علیت) توجیه نموده و حتی بعضی دیگر از علماء پیشتر رفته و خواصند خواص نور و اجرام آسمانی را نیز در سلسله نظام علیت در آورند و گرچه در ابتکار توجیه یافته‌های عقیده همگان بر آن بود که نظام علیت در سراسر جهان بیجان حکم فرماست و کارگاه آخرینش کارگاه‌های کامل‌الانوار است.

این گفتگو در تعمیر حیات آسمانی نیز اثرات حالی بوجود آورد و مردم چنین اندیشیدند اکنون که درین بیروخ تابع قانون علیت است چرا جهان بیروخ تابع این قانون باشد. این طرز تفکر رفته رفته منکب فلسفی مکانیکی را بوجود آورد و در راه رسیدن باید آلیست قرارداد. بیروان فلسفه مکانیکست جهان را ماشین عظیمی تصور می‌کردند که همه چیز آن با کمال نظم و ترتیب نظام شده است و در مقابل بیروان تصورات معتقد بودند که آنچه ما در عالم می‌بینیم همان است که مخلوق عقل ماست و فی الحقیقه معلوم نیست که دنیا چگونه است.

تصور حکومت قانون ثابت را مورد مسامحه با پیدایش عقیده علمای زیست شناسی مبنی بر اینکه بین انسان و گساز تعداد بیشماری سلول است و هر سلول نیز مرکز زاینده است قوت بیشتری گرفت چه قانون حرکت ذرات در نتیجه سلول و بالآخره انسان را می‌توانیم بواسطه این قانون توجیه کنیم. بنسوفان می‌گفتند ما عقیده بر آن بودیم که ماشین جهان با قاعده ناشی در حرکت است او اختیار و اراده ای در کار نیست تنها سلول‌های آن در مقابل اعمال عکس‌العمل‌ها اثرشان می‌دهد پس منافع محبط مادی خودیم و از

۱- سطر اول: Waterston و ماکسول James Clark Maxwell. سطر سوم از آخر: مکانیکس. سطر دوم از آخر: و اختیار (به جای او اختیار)

خویش اراده‌ای نداریم و از همان دست که ما را می‌پروردند می‌روئیم و آنچه استاد ازل گفت آن می‌گوئیم.

فکر بشر در پیچ و خم این افکار سیر می‌کرد که قرن بیستم فرارسید و در این قرن قدمهای بلندتری بسوی دانش‌های نو برداشته شده نخستین قدم مؤثر در این قرن مطالعه کوچکتربین ذره ماده یعنی اتم بود. چه تا آن زمان به علت فقدان وسائل مطالعه ذره امکان نداشت و متقدمین هر قسمت کوچک ماده را در نظر می‌گرفتند شامل تعداد بی‌شمار اتم بود که بر مجموعه آن قانون علیت حکم فرمائی می‌کرد اما این فکر بوجود نمی‌آمد که لازم نیست بر هر یک از ذرات این ماده بهم جدا جدا قانون علیت حکم فرمائی کند در آغاز قرن بیستم میسر شد که ذرات ماده را تنهایی مطالعه نمایند فیزیک قرن نوزدهم دست بدامن اصول ثابت مکانیک زد و هر قضیه را به‌شکل تشبیه کرد و سرانجام خواست در ماشین مکرر انسانی نیز بهمان صورت مطالعه کند ولی هنوز بارهٔ از مسائل چون قوه جاذبه و توجیه نور با وسائل مکانیکی قابل توجیه نبود. در آخرین اشعه قرن نوزدهم ماکس بلانک آلمانی برخی از مسائل تابش نور را ثابت و تحقیق کرد که نه تنها این امور را با فرمولهای مکانیکی بلکه با هر فرمول دیگری نمیتوان بیان کرد لیکن تفکر جدید پرفسور بلانک مورد حمله متعصبین قرار گرفته و سیل استهزاء دانشمندان زمان بلند شد. ولی طولی نکشید که یکی از بزرگترین تئوریهای فیزیک جدید بر پایه افکار وی استوار گردید. و بدین ترتیب بابان دوره سلطنت قانون علیت اعلام شد. و آغاز دوره نویسی در علم و حکمت انسانی را نوید داد.

پرفسور بلانک جریان امور طبیعی را طی حرکات جسته جسته میدانند، وی ثابت می‌کند که حرکات کوچکی هم که در طبیعت صورت می‌گیرد همه بهین صورت است. مثلا حرکت عقربه ساعت در آخر هر دقیقه بوسیله یک حرکت چرخشی دنداننده از ساعت یکدرجه از محیط صفحه ساعت را می‌پیماید و ناظری که زمان طولی را بوسیله ساعت اندازه می‌گیرد تصور می‌کند که حرکت عقربه ساعت با اتصال کامل انجام می‌پذیرد.

علامه فقید پروفیسور آلبر آئنشتاین در سال هزار و نصد و هفدهم یاد آور شد که تئوری بلانک علاوه بر بیان انفصال حرکات مطالب جالبی در بردار از این گفته چنین برمی آید که دیگر قانون علیت توانایی سابق خود را از دست داده و نمی تواند پیشوای سیر علم و حکمت بشری قرار گیرد. بر طبق علوم قبل از قرن بیستم قانون علیت حکم میکند که دنیا سیر ثابت و معینی دارد که از صبح ازل تا شام ابد بزنجیر بهم پیوسته شده اند و هر علت را معلول معلومی در پی است و خود آن نیز علت معلول جدیدی است.

با ملاحظه مطالب فوق دیده میشود که اختلاف علوم جدید و قدیم در شک و یقین است، علماء قدیم با پشتیبانی قانون علیت چنین تصور میکردند که با داشتن وضع مفروض A بدون شك وضع معین B را میتوان پیش بینی نمود و حال آنکه علوم جدید در مورد پیش بینی های خود شك و تردید روا میدارد و معتقد است که وضع A ممکن است بجای وضع معین B وضع دیگری مثلا B' را در پی خود داشته باشد. و خلاصه علم یقین، راز آفرینش و ترغیب است و هیچ معر را در آن حرم راه نیست.

در این پرده اندر تو را راه نیست از این راز جان تو آگشا نیست برای روشن شدن مطلب باین مثال توجه فرمائید. میدانیم اتم های رادیوم در اثر تشعشع و تابش نور با اتم های سرب دهم که هر دو سبک تر از آنانند تبدیل میشود لذا به مرور زمان از وزن رادیوم کاسته میشود لکن این کاسته شدن وزن رادیوم طبق فرمول عجیبی انجام میگردد که نمی توان آنرا بر طبق هیچ اصولی توجیه کرد و بجز تقدیر اسم دیگری بر این قانون نمیتوان اطلاق کرد، مثلا فرض کنید در آزمایشگاه قطعه رادیوم داشته باشیم که شامل دوهزار اتم باشد علوم جدید بما میگوید که احتمال اینکه پس از یکسال قطعه رادیوم شامل ۱۹۹۹ یا ۱۹۹۸ اتم باشد چند است ولی هرگز نمیتواند نظر قطعی اعلام کند که پس از یکسال قطعه اورانیوم شامل چند اتم است حساب پیش بینی میکند که پس از یک سال فقط یک اتم رادیوم درهم میماند ولی یقین نیست که دو اتم هم از

- ۱- سطر اول: آلبرت انشتاین Albert Einstein. سطر ۱۳: و در پس پرده ی غیب است. (به جای و ترغیب است). سطر ۱۷: سرب و هلیوم (به جای سرب دهم). سطر ۱۸: آنانند (به جای آنانند)، سطر دوم از آخر: حساب احتمالات (به جای حساب)

بین برود و نکته جالب اینست که میتوان گفت کدامیک از آنها از بین خواهد رفت و درحقیقت علم در این برده راه ندارد و چیزی جز تقدیر در این امر مؤثر نیست .

از آنچه گذشت بخوبی معلوم میشود که اصل علیت براساس متنازلی فرار گرفته ولی در این قضاوت هم عجله نمیتوان کرد چه ممکن است روزی معلوم شود که آنچه را که تقدیر نامیده ایم خود معلول علت ناشناخته ای باشد و در آن صورت قانون علیت مجددا برمسند قضا نشیند چه بازگشت بافکار قدیمی در سیر تمدن بشر بیسابقه نیست . بیارت دیگر سخن از احتمال گفتن خود فرع عدم اطلاع و نادانی است و وقتی میگوییم فردا احتمالا باران میبارد از روی فهم و تجربه شخصی خود حکم میکنیم و چه بسا قضاوت ما بخطا باشد و دانشمند مجربی خلاف نظر به ما را اعلام کند بنابر این باید بکنه این مطلب توجه شود که امروز در بزرگ تو

سخن از احتمال است و معلوم نیست که این عدم قاطعیت از روی نادانی است یا اطلاع کامل ؟ آیا این راز قابل سلوک نیست ؟ و آیا آنکه هست و ما آنرا درک نمیکنیم ؟

بهر حال از آنچه گذشت این نتیجه بدست میآید که عدم نوبت اکنون بما فهمانده که در هر مورد نظر قاطعی نمیتوان اعلام کرد . چه همان عاملی که تقدیر نامیدیم در بسیاری از موارد نیز معلول علت های دیگری بوده است . چنانکه سرز فرود و بسیاری دیگر از علمای قرن معاصر اشمه ای کشف کردند که اکنون بنام اشمه کیهانی معروف شده است و گرچه منبع این پرتو معلوم نیست ولی بهر حال میدانیم که از مضامین دور دست منتشر میشود و دارای قابلیت نفوذ زیاد هستند و مقدار فراوانی از آن که بر زمین میرسد باعث در هم شکستن اتم های جو و حتی بدن انسان میشود . و شاید بتوان علت شکسته شدن اتم های رادیوم را نیز پرتو کیهانی دانست .

خلاصه اینکه طرز تفکر علمی امروز بشر را با آنجا کشانیده است که حاضر است صادقانه بجهل خود اعتراف نماید . و بیش خود بگوید آیا حقیقت این جهان همین است که می بینیم یا آنچه می بینیم سایه هایی از

جمیعت است .

اگر راه یابی بشاخ سخن بدانی که دانش نیابیه بین
 زمان گذشته بشر همه چیز را با اراده خدایان توجیه و تفسیر میکرد پس از آن
 اندک اندک در تحت سنطه قانون علیت قرار گرفت و در قرن حاضر فرضیه
 سببیت جانشین آن شده است و در همه دانستنیها سخن از احتمال و شك و
 تردید است تا اکنون فضا را دارای سه بعد تصور میکردیم و آنرا مکان
 مینامیدیم اکنون نسبت به امیرآموزد که با ماده سه گانه فوق زمان را نیز باید افزود
 و بجای مکان مفهوم جا بگناه چهار بعدی را فرار داده است. لکن آیا در
 جا بگناه چهار بعدی هم همه بود های ضمیمی قابل توجیه و تفسیر است ؟
 و از کجا بیشتر عمل و انفعالانی که در درون اتم و بین ذرات الکترون انجام
 میشود در فضائی انجام شود که بیش از چهار بعد دارا هستند لیکن ما که
 دارای ساختمان سه بعدی هستیم از درک آن عاجزیم
 آیا ممکن است روزی فرا رسد که اسرار جهان و آفرینش بر بشر
 مکشوف گردد؟ ساختمان ما با این اعصاب و مغز و دماغ قادر با درک اسرار
 ازلی و ابدی هست ؟ و بسیاری از این سئوالات هست که نه تنها با قانون
 علیت و نه بوسیله فرض سببیت و نه هر قانون دیگری که مداز این میآید
 قابل توجیه و تفسیر نخواهد بود و همان سه که بگوئیم
 حالی درون برده ای فتنه میبرد
 با آرمان که برده بر اهتد چها کنده
 مشوق چون ماب روح بر میکشد
 هر يك حکایتی بتصور چیرا کنده